

چرخش نخبگان سیاسی پس از انقلاب اسلامی در ایران

علی زارعی^۱

چکیده

نخبگان مفهوم محوری در جامعه‌شناسی و علوم سیاسی است و علیرغم مفهوم‌پردازی‌های مختلف انتقادات زیادی بر آن وارد است. نخبگان به خصوص نخبگان سیاسی از دیرباز تاکنون نقش مهمی در تحولات جوامع در ابعاد مختلف داشته و دارند. انقلاب اسلامی ایران، نقطه عطفی در تاریخ تحولات سیاسی-اجتماعی دنیای معاصر محسوب گشته که تغییرات زیادی را به همراه داشته است. پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۵۷ نماد پیروزی یک حکومت مبتنی بر ارزش‌ها و اعتقادات بود که فصل تازه‌ای در جنبش‌های مردمی گشود و جایگاه باورهای ایدئولوژیک را ارتقا داد. در این نظام نخبگان سیاسی از موقعیت برجسته‌ای برخوردار هستند و نقش مهم و بسزایی را در تصمیم‌گیری‌های اساسی در ابعاد مختلف ایفا می‌کنند. بررسی رفتار نخبگان سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی بویژه در دو دهه اخیر حکایت از تداوم ویژگی رفتاری و فرهنگی نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی ایران دارد. پرورش و گزینش نخبگان سیاسی در ایران بعد انقلاب یک الگوی سامان‌مند و از پیش طراحی شده ندارد. در کنار تداوم این ویژگی‌ها در نخبگان عوامل دیگری مانند ناکارآمدی نهاد‌های سیاسی که خود ریشه در رفتار نخبگان دارد منجر به بروز تحولات بسیاری در عرصه سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی ایران به ویژه در دهه اخیر شده است. در این مقاله به چرخش نخبگان سیاسی پس از انقلاب اسلامی در ایران تاکید داریم. پژوهش حاضر از نوع کیفی و گردآوری داده‌ها از طریق کتاب‌ها و مقاله‌ها انجام شده است.

واژه‌گان کلیدی: نخبگان سیاسی، جمهوری اسلامی، دولت، جامعه‌شناسی سیاسی، چرخش نخبگان.

۱- دانشجوی دکتری علوم سیاسی (مسائل ایران) دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)

مقدمه

نخبگان برای توسعه سیاسی و اقتصادی به عنوان کارگزار نظام سیاسی انتخاب می‌شوند و باید قابلیت لازم برای عمل‌گرایی و ارتقای قابلیت تولیدی را داشته باشند. مطالعات تاریخی نشان‌دهنده نقش کلیدی نخبگان در تحولات تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. توجه بسیاری از کشورهای پیشرفته و توسعه‌یافته حاکی از آن است که نخبگان کشور به ویژه نخبگان سیاسی با ایفای نقش اساسی خود در فرایند تصمیم‌گیری امور و اداره کشور تاثیر مهم در فرایند توسعه ایفا می‌کنند. یکی از پارامترهای توسعه سیاسی، چرخش کامل نخبگان است.

بین نخبگان سیاسی ایران از دیدگاه فرهنگ سیاسی، شکاف وجود دارد حتی به ساختارهای کلان سیاسی نیز کشیده شده است. موتور محرکه توسعه یافتگی در هر کشوری نتیجه عمل و فکر نخبگان است. به عبارت دیگر توسعه یافتگی در کشور ارتباط مستقیمی با نخبگان دارد. اولین چالش پیش روی نخبگان سیاسی علیرغم اهمیت آن در جامعه نداشتن تعریف مشخص و واحد از مفهوم نخبگان است.

از آنجا که در کشورهای در حال توسعه، جامعه عموماً ضعیف و تشکل نیافته است، مسئولیت تحول ساختاری بر عهده نخبگان سیاسی خواهد بود که مسائل کشور خود را ابتدا به درستی تشخیص دهند و سپس ساختارهای لازم را ایجاد نمایند (سریع‌القلم، ۱۳۹۲: ۲۰۰-۱۹۹). در این نوشتار دنبال پاسخگویی به این گونه مسائل می‌باشیم. پژوهش حاضر از نوع کیفی و گردآوری داده‌ها از کتاب‌ها و مقاله‌ها انجام شده است.

چارچوب نظری

نخبه و نخبگان سیاسی

در ابتدا لازم است تعریف مفاهیم داشته باشیم که شناخت کلی از مفهوم نخبه و نخبه سیاسی را به دست آوریم. نخبه واژه ای عربی است. در زبان فارسی برگزیدگان، زبندگان و سرامدان در تراز اول معادل نخبه و در زبانهای لاتین elite معادل آن است. دهخدا در تعریف نخبه می نویسد: نخبه برگزیده از هر چیزی، انتخاب شده، مختار، بهتر، هر چیز خوب و برگزیده و گزین است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۳۷۶/۱۴).

داریوش آشوری، الیت یا برگزیدگان را این گونه تعریف می کند: سرامدان گروهی از افرادند که در هر جامعه موقعیتی ممتاز و برجسته دارند، به خصوص اقلیت حاکم و محافظی که اقلیت حاکم از آنها بر می خیزند (آشوری، ۱۳۸۰: ۱۹۷).

لاسول در تعریف نخبگان سیاسی به این مسئله اشاره می کند که نخبگان سیاسی همان صاحبان قدرت در یک جامعه سیاسی هستند. این قدرتمندان شامل رهبری و آن ترکیب بندی های اجتماعی می باشند که طی یک دوره مشخص، رهبران نوعا از دل آنها برمی خیزند و در برابر آنها جوابگو هستند (باتامور، ۱۳۷۷: ۱۳).

در خصوص ریشه تاریخی نخبگان و منشا ظهور آنها در جامعه می توان به عقیده شوارتس متل اشاره کرد که او بر این باور است که همه نخبگان، از افلاطون نسبت می برند و افلاطون در حقیقت پدر نخبه گرایی است (شوارتس متل، ۱۳۷۸: ۸۷).

اساسی ترین نقش نخبگان سیاسی در پویش نهادینگی سیاسی و بسط حوزه سیاست، مشروعیت بخشیدن به ارزش ها و نهادهای جدیدی است که اصول و مبانی همکاری و همزیستی عمومی را تبیین می کنند و به پویش سیاسی، خصلتی ملی-اخلاقی می بخشند.

ضعف و نارسایی این ارزش‌ها و بی‌لیاقتی نخبگان در تبیین آن‌ها باعث تزلزل و در نهایت فروپاشی نهادهای سیاسی خواهد شد (ازغندی، ۱۳۷۹: ۲۰).

نگرش‌ها و گرایش‌های نخبگان سیاسی معمولاً یکی از تاثیرگذارترین عوامل بر ساختارهای سیاسی جامعه بوده است.

در یک تعریف ساده نخبگان سیاسی کسانی هستند که بیشترین دسترسی و کنترل را بر ارزش‌های سیاسی (به ویژه مهمترین آن یعنی قدرت) دارند. به عبارت دیگر نخبگان سیاسی همان صاحبان قدرت در یک نظام سیاسی هستند (عظیمی دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۳۷).

بسیاری از اندیشمندان علم سیاست اعم از قدما و متاخرین همانند فارابی، افلاطون، ارسطو و ... سیاست را علمی می‌دانند که آموزش آن بایستی از دوران کودکی شروع شود. آنان پرورش نخبگان سیاسی را یکی از مهمترین وظایف حکومت و هر نظام سیاسی دانسته و نتیجه این اقدام را تحویل سیاستگذاران مدیر و مدبر به آینده هر کشوری عنوان می‌کنند (انصاری، ۱۳۸۶: ۱۱۷-۱۱۶).

تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهد که ترقی و تعالی یا سقوط و فروپاشی هر مملکتی به نقش نخبگان سیاسی وابسته است و اندیشه و تفکر آنها در اجرای برنامه‌های سیاسی و اجتماعی و چگونگی تحقق خواسته‌های مردم به میزان تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز موثر می‌باشد. به عبارت دیگر، تلاش در جهت افزایش ظرفیت نظام سیاسی جوامع در حال توسعه به لحاظ گستردگی، تنوع و سرعت این دگرگونی‌ها محتاج دخالت یکی از زیرسیستم‌های نظام سیاسی، یعنی نخبگان سیاسی است که به خاطر توانایی تاثیرگذاری بر ساختار و عملکرد کل نظام سیاسی با هیچ یک از پاره‌های دیگر قابل مقایسه نیستند (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۷-۱۶).

در دهه های تاریخ معاصر نقش نخبگان سیاسی و گرایش های آن ها بیش از گذشته در تصمیم سازی های سیاسی مورد توجه محققان قرار گرفته است و کارهای علمی مهمی در جهان در این حوزه انجام شده است.

در حقیقت نخبگان سیاسی به عنوان بخش اصلی قدرت حاکم اند که رفتار سیاسی آنان حوزه وسیعی از جامعه ایران را تحت سلطه خویش در می آورد. بنابراین قدرت سیاسی نخبگان قدرتی است که در درون نظام سیاسی اعمال می شود. با توجه به وجود اختلاف بین توزیع قدرت بر حسب نهادها و ساختارهای رسمی حکومت با توزیع واقعی آن در نظام سیاسی ایران، تعیین دقیق اینکه چه کسی واقعا نخبه سیاسی است و چه کسی نیست، بسیار مشکل است (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۹).

ماروین زونیس در کتاب روان شناسی نخبگان سیاسی ایران، نخبگان سیاسی را به مثابه افرادی از اعضای جامعه ایران یا ملت ایران می داند که هم از نظر سیاسی فعال تر و هم از قدرت سیاسی بیشتری برخوردار هستند. او نخبه سیاسی در ایران را فرد با قدرتی می داند که رفتار او حوزه وسیعی از یک حیطه گسترده را تغییر می دهد. بنابر این نخبگان سیاسی ایران از آن ایرانیانی تشکیل می شود که کم و بیش قدرت خود را روی رفتارهای تعداد قابل توجهی از افراد با توجه به تخصیص ارزش های کاملاً ستایش شده از نظام سیاسی ملی اعمال می کنند (زونیس، ۱۳۸۷: ۱۲-۱۰).

منظور از نخبگان سیاسی در کشور ما در حال حاضر بیشتر به دارندگان مناصب مهم سیاسی مانند ریاست جمهوری، وزراء، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، نمایندگان مجلس خبرگان رهبری، نهادها و مقامات عالی دولتی، کشوری و لشکری، رهبران و اعضای احزاب، تشکل ها و... اشاره می شود.

نظریات نخبه‌گرایی

نخبه‌گرایی یکی از مباحث مهم در جامعه‌شناسی سیاسی محسوب می‌شود. اندیشمندانی در طول تاریخ به ویژگی‌ها و مولفه‌های نخبه‌گرایی پرداخته‌اند و حتی دسته‌بندی‌هایی درباره آن‌ها ارائه کرده‌اند. در این نوشتار لازم است مختصری از نظریات بیان گردد.

نخبه‌گرایی در نگاه با تاریخ اندیشه سیاسی پیوند خورده است، به گونه‌ای که با پیگیری آن در تامل‌های فکری افلاطون می‌توان ریشه این مفهوم را در یونان باستان رصد کرد. نخبه‌گرایی در اندیشه سیاسی دوره میانه جریان می‌یابد و در دوره مدرن به تکامل می‌رسد تا آنجا که در دوره اخیر در قالب یک نظریه خاص تدوین یافته است. نظریه نخبگی در زمینه فکری کم و بیش مشترک توسعه یافت. نخست در افکار روانشناسان مبنایگرایی که قایل به وجود تمایزهای رفتاری اساسی میان نخبگان و توده بودند. زمینه فکری دوم، نظریه نخبه‌گرایی را محصول اجتناب‌ناپذیر توسعه سازمان اجتماعی جدیدی می‌داند و معتقدان به این نظریه بر این باورند که پیچیدگی سازمانی شکل‌گیری نخبگان را ایجاد کرده است. نظریه نخبه‌گرایی محصول اندیشه جامعه‌شناسان سده نوزدهم و بیستم است. در واقع تلاش‌های فکری جامعه‌شناسانی همچون ویلفردو پاره‌تو، گائتانو موسکا، روبرتو میخلز و ماکس وبر موجب شد تا آموزه نخبگان به گفتمان غالب و رایج در جامعه‌شناسی سیاسی تبدیل شود. ایده مشترک این چهار متفکر مبتنی بر تمرکز قدرت اجتماعی در دست مجموعه کوچکی از نخبگان در همه جوامع است. پاره‌تو و موسکا بر این نظر هستند که در هر جامعه‌ای، همیشه گروهی فرمان می‌رانند و گروهی فرمان می‌برند و گروه نخست از نظر عدد کوچکتر از گروه دوم هستند (فرهادی، ۱۳۸۹: ۶۴-۵۸).

نظریه پردازان نخبگان تنها به توزیع قدرت در جامعه و به تمایز میان حکومت کنندگان و حکومت شوندگان توجه دارند. آنها اساساً ضد مارکسیست هستند و گاتانو موسکا و ویلفردو پارتو که دو تن از نظریه پردازان کلاسیک می باشند به ویژه قصدشان رد نظریه های جبرگرایی اقتصادی و مبارزه طبقاتی مارکس بود. نظریه پردازان نخبگان همچنین تا اندازه زیادی ضد دموکراتیک هستند، چون استدلال می کنند که نظریه دموکراتیک مغایر با واقعیت است و دموکراسی عملاً شکل ذاتاً ضعیفی از حکومت است (راش، ۱۳۹۰: ۶۶).

ویلفردو پاره تو، اولین کسی است که درباره نقش نخبگان در دگرگونی های اجتماعی به اظهار نظر پرداخت. او در تعریف واژه نخبه (برگزیده) می گوید: نخبگان به کسانی اطلاق می شود که با توجه به نقشی که در جامعه به عهده دارند، کاری انجام می دهند و به خاطر استعدادهای طبیعی که دارند موقعیت های برتری را نسبت به متوسط افراد جامعه دارند. در واقع نخبگان را می توان از اعضای ممتاز جامعه دانست (روشه، ۱۳۸۳: ۱۶). او نخبگان را به دو بخش حکومتی و غیر حکومتی تقسیم می کند. بحث اصلی پاره تو درباره نخبگان حکومتی است (کوزر، ۱۳۸۶: ۵۲۴).

پاره تو معمولاً گردش نخبگان را از یک سو بر اساس تغییر ویژگی های روانشناسانه اعضای گروه نخبه، و از سوی دیگر بر پایه دگرگونی مشخصات روانی قشرهای پایین تر [جامعه]، یا همچنان که خود می گوید به وسیله تغییراتی که در ذخایر ثابت موجود در درون این دو قشر [نخبه و غیر نخبه] رخ می دهد تبیین می نماید (باتامور، ۱۳۷۷: ۵۸-۵۷).

از دید پاره تو، خاستگاه گروه برگزیدگان، نابرابری های زیستی و روانی در میان شهروندان است. به عبارتی دیگر، نخبگی از ویژگی های انسانی و توانایی های فردی یا غریزه ها ریشه می گیرد. نخبگی را نباید در نیروهای ناشناختنی و ماورای طبیعت یا در

فرآورده‌های طبیعی پیشرفت فنی دید، بلکه آن را باید در جنبه‌های زیستی- روانی و نابرابری‌های ذاتی افراد جستجو کرد(راش، ۱۳۹۰: ۷۰).

ماری کولاینسکا، یکی از شاگردان پاره تو در اثری تحت عنوان گردش نخبگان در فرانسه که مورد تحسین خود پاره تو نیز واقع شد، انواع مختلف گردش نخبگان را به شکل دقیق تری مشخص ساخته است. کولاینسکا سه نوع گردش را از هم متمایز می‌سازد: نخست گردشی که میان دسته‌های مختلف خود گروه نخبه حاکم رخ می‌دهد. دوم گردش میان گروه نخبه و بقیه مردم که خود می‌تواند به یکی از دو شکل باشد: الف) ممکن است افرادی از قشرهای پایین تر، موفق به ورود به درون گروه نخبه موجود شوند، یا ب) ممکن است افرادی از قشرهای پایین تر، گروه‌های نخبه جدیدی تشکیل دهند و سپس بر سر قدرت با گروه نخبه موجود وارد مبارزه گردند(باتامور، ۱۳۷۷: ۵۷-۵۶).

موسکا بر این باور است که وجود نخبگان امری اجتناب‌ناپذیر است. او عقیده دارد که کلیه اجتماع‌های انسانی و جوامع سیاسی، چه آنهایی که به درجاتی از تمدن رسیده و از پیشرفته‌ترین جوامع محسوب می‌شوند یا جوامع عقب مانده، به طور کل از ۲ طبقه تشکیل شده‌اند؛ طبقه حاکمه و طبقه ای که به آن‌ها حکم رانده می‌شود. طبقه اول از نظر کمیت و تعداد به طور معمول کم اما قدرت سیاسی را در اختیار دارد و از تمامی مزایای آن بهره مند می‌شود. در حالی که طبقه دوم که از نظر تعداد و کمیت نسبت به طبقه اول بسیار بیشتر می‌باشند و به آن توده گفته می‌شود، خود از طبقات گوناگونی تشکیل شده‌اند که به طور قانونی یا غیرقانونی، اختیاری یا اجباری به حکومت تن در می‌دهند(امامی، ۱۳۸۷:

مهمترین ویژگی در بحث موسکا پیرامون گردش نخبگان را باید در نحوه تبیین وی از این پدیده جست. او گه گاه به روشنفکران و کیفیات اخلاقی اعضای گروه نخبه اشاره می کند اما برخلاف پاره تو، اهمیت اصلی را به این ویژگی های روانشناسانه نمی دهد. اولاً به اعتقاد او این گونه ویژگی های فردی اغلب منبعث از اوضاع و احوال اجتماعی است، ثانیاً او در تبیین ظهور و سقوط گروه های نخبه به ندرت به این گونه ویژگی های فردی اشاره می کند و پدیده مزبور را بر اساس نضج گیری منافع و آرمان های جدید در یک جامعه و نیز بر پایه بروز مشکلات جدید تبیین می نماید (باتامور، ۱۳۷۷: ۶۸-۶۷).

به طور خلاصه می توان گفت که پاره تو و موسکا هر دو جایگاه نخبگان را در حرکت تاریخی جامعه مورد توجه قرار داده اند و نقش نخبگان را در دگرگونی های اجتماعی موثر دانسته اند.

ماکس وبر نیز همچون میخلز پیچیدگی های سازمان اجتماعی را دلیل لازم برای توجیه سلطه نخبگان می داند. تفکر سیاسی او بر تاثیر مستقل امرسیاسی در برابر امر اقتصادی است. نخبه گرایی دموکراتیک که وبر و شومپتر مطرح می کنند، برگرفته از نخبه گرایی مدرن و ضعف بینش دموکراسی است. اینان معتقدند که همه ایده های مربوط به نابودی سلطه انسانی بر انسان های دیگر خیالی است و شرایط دموکراسی، نوعی مشروعیت برای رقابت نخبگان است (گیدنز، ۱۳۸۳: ۳۴۶-۳۴۵).

نظریه شبکه قدرت نخبگان ملی توسط سی رایت میلز پس از جنگ جهانی دوم مطرح شد. یکی از اهداف اساسی میلز از نوشتن کتاب نخبگان قدرت درباره چگونگی تحول ساختار قدرت در آمریکا بود. وی بر این باور بود که قدرت به شکل سلسله مراتبی میان حقوقدان ها، بانکداران سرمایه دار، افسران ارتش، روسای ستاد مشترک و سیاستمداران

طراز بالا نظیر رییس جمهور و مشاوران نزدیک وی و نیز اعضای شورای امنیت ملی توزیع شده است که تصمیم‌های اساسی را می‌گیرند. در سطوح میانی اعضای کنگره، قضات، رهبران گروه‌های ذی نفوذ و فعالان حزبی قرار دارند که نقش مذاکره‌کننده و مصالحه‌کننده قدرت را بر عهده دارند و در لایه پایین توده‌های فاقد قدرت قرار دارند (قوام، ۱۳۸۰: ۱۳۷).

طبق تقسیم‌بندی (CH.Tilly) حوزه عمل فعالان سیاسی در مجموعه دولت است که بخشی در درون حکومت و بخشی در خارج آن قرار دارند. تیلی دسته اول را اعضای و دسته دوم را مبارزان نام می‌نهد که هر دو دسته روی هم (چه درون حکومت و چه بیرون از حکومت) حریفان و مدعیان را تشکیل می‌دهند. هر چند این دو دسته از فعالان و نخبگان سیاسی در حال رقابت با یکدیگر بر سر کسب یا حفظ قدرت سیاسی هستند، لیکن ممکن است بین اعضای و مبارزان ائتلاف‌هایی صورت پذیرد (سبکتکین ریزی و موحدی، ۱۳۸۴: ۸۹).

موسکا و میلز، یکی از محورهای همبستگی و وحدت فکری بین گروه نخبگان سیاسی را روابط خویشاوندی دانسته‌اند. دکتر ازغندی بر این اعتقاد است که مسئله خویشاوندی از مشخصات مهم نظام نخبه‌گرایی در ایران است و دستیابی به مناصب مهم جامعه، اعم از صدرات، وزارت، سفارت و نمایندگی چندان به علم، لیاقت و دانش شخص بستگی نداشته است (ازغندی، ۱۳۹۱: ۸۰).

نخبگان سیاسی دوره قاجاریه و پهلوی

در ایران نخبگان سیاسی از زمان مشروطیت رشد کرده و پای در عرصه حیات سیاسی و اجتماعی ایران گذاشته اند. نخبگان ایرانی به خصوص قبل از انقلاب بدون آشنایی با نقاط ضعف و قوت و نارسایی های موجود و بدون شناسایی جامعه خود تنها درصدد ارائه احکام و مفروضات ایدئولوژیک و گروهی خود بودند. بسیاری از تحولات صورت گرفته در عصر پهلوی تحت تاثیر مستقیم نخبگان سیاسی آن دوره و بر اساس تقلید از نظام های غربی صورت گرفته است (پیری و میرزایی جگرلویی، ۱۳۹۷: ۱۳۲-۱۳۱).

با مطالعه دوران حکومت مشروطه در طول هفتاد سال که شامل دوره قاجار و پهلوی و بررسی جایگاه نخبگان در این دوره ها در جامعه و در روابط دولت - ملت به این نتیجه می رسیم که در دوره قاجار، نخبگان چه ابزاری و چه فکری به علت وجود جامعه استبداد زده، دارای فرد گرایی منفی، بی اعتمادی، نهادگریزی، فقدان اجماع نظر، خویشاوندگرایی، هزار فامیلی، بی قانونی، ناامنی، بحران هویت ملی، ملت سازی و... بود (آزاد ارمکی، ۱۳۸۰: ۱۱۵).

در دوره قاجار گروه نخبگان حکومتی را خاندان شاهی، وابستگان خاندان شاهی و زمین داران تشکیل می دادند. به موازات فعالیت نخبگان حکومتی (رسمی)، نخبگان غیر رسمی در جامعه ایران حضوری کم و بیش فعال داشتند. وحدت فکری و هماهنگی دو بخش مهم از گروه نخبگان غیر رسمی مانند بازرگانان و روحانیون در واقعه تنباکو، نقطه عطفی در نخستین حضور فعالیت سیاسی - اجتماعی نخبگان غیر رسمی به شمار می رود. عدم وجود گردش نخبگان در جامعه دوره قاجار که موجب عدم تعادل نظام سیاسی و پاسخ مناسب به تحولات سیاسی و اجتماعی شد، علاوه بر اینکه ناکارآمدی نخبگان رسمی را به اثبات

رساند، راه را بر ورود نخبگان جدید در حوزه سیاسی بست. این بحث را می‌توان با نظریه گردش نخبگان پاره تو لحاظ کرد. در جوامع بسته و غیر دموکراتیک به علت انسداد سیاسی پدیده گردش نخبگان روی نمی‌دهد. در مورد نخبگان رسمی این دوره عامل اصلی ورود آنان به دایره نخبگان حکومتی، پیوند خانوادگی آنان با شاهان قاجار بوده است.

در دوران حکومت پهلوی ها، هر چند نخبگان فکری در ترویج فکر ترقی و آشنا کردن جامعه با جهان توسعه یافته دستاوردهایی داشتند اما آن‌ها را نیز استبداد در حیطه خودش گرفت. بنابر این زندگی نخبگان در دوره رضاشاه با آنکه فقیرانه نبود اما قطعاً می‌توانست ناگوار و حقیرانه و کوتاه باشد (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۱۵۶).

در دوره پهلوی به خصوص پهلوی اول نخبگان رسمی از قبیل زمین‌داران و نظامیان و دیوانیان اشراف-سالار در اولویت قرار گرفتند و نظامیان در این دوره در تمامی تار و پود حیات سیاسی و اجتماعی ایران دخالت می‌کردند و در ایالات، قدرت واقعی در دست فرماندهان ارتش بود و امور عمدتاً مطابق خواست آن‌ها اداره می‌شد و والی‌ها بیشتر به صورت مقامات تشریفاتی بود (شجیعی، ۱۳۷۲، جلد دوم و چهارم). اما در پهلوی دوم نمی‌توان نقش نخبگان را مانند پهلوی اول شمرد، در پهلوی دوم اگرچه در پاره‌ای از مواقع چهره‌های نظامی در کابینه‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفتند ولی از نصب چهره‌های نظامی به غیر از موارد ضروری و غیر قابل اجتناب پرهیز می‌کردند؛ بدین ترتیب می‌توان دوره پهلوی دوم را از نظر نخبه، دوره‌ای متشکل از ترکیب دیوان‌سالاران و تکنوکرات‌ها نام برد و می‌توان در این دوره به خصوص بعد از نخست‌وزیری منوچهر اقبال راه را برای جابجایی نخبگان اشرافی از نخست‌وزیری به وزارت دربار و ورود نخبگان دیوان‌سالاری

به مقام نخست وزیری در ترکیب کابینه‌ها دید و بعد از اقبال نخست وزیران و اعضای کابینه عموماً اغلب از تحصیل کرده‌ها و دارندگان مدرک علمی بودند و در دوره پهلوی دوم ورود افراد به گروه و حوزه نخبگان به خاطر ارتباط خویشاوند گزایی این گروه با همدیگر و نه با دربار و شاه بوده و فقط انقیاد و سرسپردگی کامل به شخص شاه کافی بود تا از هر قشری فرد بتواند وارد حوزه نخبگان شود (فیوضات، ۱۳۷۵: ۷۴).

در دوره حکومت پهلوی اول می‌توان گفت نخبگان رسمی از ترکیب زمین داران، نظامیان و دیوانیان تشکیل شده بود. در دوره محمدرضا پهلوی اگرچه پاره‌ای از مواقع چهره‌های نظامی در کابینه‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفتند ولی تا حدود زیادی نظامیان جایگاه خود را در میان گروه نخبگان حکومتی از دست دادند. در این دوره می‌توان از ترکیب دیوان سالاران و تکنوکرات‌ها در گروه نخبگان حکومتی نام برد.

نخبگان سیاسی بعد از انقلاب اسلامی

نخبگان سیاسی ایرانی که در قبل از انقلاب مشاغل سیاسی مانند نمایندگی مجلس و یا وزارت را بر عهده داشتند، عمدتاً کسانی بودند که درک روشنی از حقوق و وظایف خود نداشتند و از دانش کافی و پیچیدگی‌های اقتصادی و اجتماعی بهره‌ای نبرده بودند. ویژگی فرهنگی حاکم بر نخبگان سیاسی قبل از انقلاب که به نوعی حاکی از رویکرد آمریت و تابعیت بود، باعث شده بود نخبگان در درجه اول منافع و مصالح خویش، دوستان و اعوان و انصار خود را در نظر بگیرند و توجه چندانی به منافع مردم نداشته باشند. مشکل دیگر نخبگان سیاسی در ایران به ویژه قبل از انقلاب منفعت طلبی و فرصت طلبی می‌باشد که یک مانع بزرگ برای شکل‌گیری جامعه مدنی است (پیری و میرزایی جگرلویی، ۱۳۹۷:

۱۳۳). این نظریه خویشاوندی نخبگان که مطرح گردید به طور جامع پذیرفته نیست چرا که برخی از رجال دوره قاجار از نظر خاستگاه اجتماعی از طبقات فرودست جامعه بودند مانند فراهانی، میرزا حسین خان سپهسالار، امین السلطان (اتابک اعظم) ولی می توان تا حدودی درباره دوره قاجار بپذیریم. در دوره پهلوی مساله خویشاوندی با دربار نسبت به دوره قاجار تا حدود زیادی در ارتقای منزلت سیاسی افراد رو به کاهش گذاشته است و این در روابط بین اعضاء چشم گیر بوده است ولی در میان نخبگان سیاسی خویشاوندی قابل ملاحظه است. در مورد نخبگان رسمی دوره پهلوی دوم ارتباط خویشاوندی آنان با یکدیگر موجب ورود آنان به حوزه نخبگان حکومتی بوده است.

نظام جمهوری اسلامی، نظام برآمده از انقلاب اسلامی ایران و یک نظام سیاسی دینی است که در نتیجه قرائت و تفسیری خاص از مکتب تشیع شکل گرفته و همین امر، آن را یک نظام سیاسی متفاوت از سایر نظام های سیاسی کرده است.

با وقوع انقلاب سال ۱۳۵۷ و استقرار جمهوری اسلامی، دیوانیان عالی رتبه همراه با بورژوازی وابسته از عرصه قدرت سیاسی بیرون رانده شدند و طبقه متوسط سنتی با مدیریت و هدایت هژمونیک روحانیون در اتحاد با طبقه متوسط جدید جایگزین آنان گردیدند، ولی این اتحاد دوامی نیاورد. با در اختیار گرفتن قدرت در عرصه مقننه، مجریه و قضایه توسط روحانیون و برخورداری از حمایت همه جانبه بورژوازی تجاری-دلال و بهره مندی انحصاری از درآمدهای نفتی، طبقه متوسط جدید به ویژه تحصیل کردگان و روشنفکران به کنترل دستگاه حکومتی درآمدند و موقعیت پیش قراولی و کارکرد انتقادی و کارآمدی خویش را از دست دادند (ازغندی، ۱۳۹۱: ۱۰۷).

پس از انقلاب اسلامی ۵۷، که یک نظام سیاسی ایدئولوژیک و دینی در کشور حاکم گردید، نه قرار بود همان رویه سنتی و پادشاهی در سیاست ورزی نخبگان سیاسی و فعالیت ایشان دنبال شود و نه از مدل های لیبرالی و غربی رایج در کشورهای مدرن تقلید شود که احزاب و گروه های سیاسی و نخبگان برای دست یابی به قدرت سیاسی و مناصب تصمیم گیری حاضر به رقابت یا حذف رقا هستند.

اگر بخواهیم به تجربه تاریخی تحولات سیاسی ایران از آغاز تا انقلاب اسلامی تا حال حاضر از چشم انداز علمی و جامعه شناسانه نگاه کنیم، سه دوره اساسی را می توان تمیز داد: اول آیا نخبگان حاکم دارای انسجام ساختاری هستند یا خیر، دوم آیا دارای انسجام ارزشی یا ایدئولوژیک هستند یا خیر و سوم اینکه آیا به سوی نخبگان حاکم و منسجم از حیث دموکراتیک حرکت می کنند یا خیر. بر اساس این محورها این سه دوره عبارت اند از سال های اول انقلاب از ۱۳۵۷ تا حدود ۱۳۶۰ که مجموعه ای از نیروهای سیاسی به واسطه انقلاب اسلامی آزاد شدند و نخبگان حاکمی در این مقطع شکل گرفتند، پایگاه های اجتماعی گوناگون از روحانیت گرفته تا طبقه متوسط جدید، روشنفکران، بازاریان، خرده بورژوازی، احزاب و گروه ها و سازمان های متنوع و همچنین توده های پایین شهری. بنابراین نخبگان حاکم در این مقطع هم از حیث ساختاری و هم از حیث ایدئولوژیک نامنسجم بودند. انواع گوناگونی از گفتارهای سیاسی از ناسیونالیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، مارکسیسم، اسلام گرایی با انواع متفاوتش جغرافیای فکری نخبگان حاکم جدید را تشکیل می داد. در سال های اولیه دوران پس از انقلاب طبعاً با توجه به عدم انسجام ساختاری و تفرق ایدئولوژی باید امکان غلبه بخشی از اجزا تشکیل دهنده نخبگان حاکم بر بقیه را مورد بررسی قرار داد. روی هم رفته به نظر می رسد که گروه های اسلام

گرا به دلایل خاصی که تقریباً روشن است، دارای توانایی غلبه بر بخش‌های دیگر بودند و همچنین توانایی سازمانی گروه‌های محدود روشن فکری بیشتر بود. همچنین فشارهای توده‌ای ناشی از انقلاب بر بخش رادیکال نیروهای انقلابی محسوس‌تر بود و این خطری که یا به صورت متصور یا به صورت واقعی تحت عنوان امپریالیسم و دشمن خارجی در آن زمان وجود داشت و طبعاً شواهدی از وجودش را هم در گذشته احساس کرده‌ایم، موجب شد که در این مراحل گذار از تفرق اجزای تشکیل‌دهنده نخبگان نه به سوی گذار مورد نظر ما (دموکراسی) بلکه گذار به دولت ایدئولوژیک و انسجام ایدئولوژیک منجر شود. مرحله دوم با تشکیل حزب جمهوری اسلامی آغاز می‌شود و تا سال ۱۳۷۶ با درجات مختلف و فراز و فرودهایی ادامه پیدا می‌کند. در این مرحله است که انسجام ساختاری و ایدئولوژیک در نخبگان حاکم در ایران پیدا می‌شود. از نظر سازمانی گروه‌هایی که ضدانقلاب تلقی می‌شوند، خارج از حیطه قدرت هستند و تنها گروه‌های متعهد، اسلامگرا در درون بلوک قدرت، قدرت سیاسی را در دست دارند. پیوندهای ایدئولوژیک هم بسیار نیرومند است (بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۳۷۰-۱۳۶۷).

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شاهد رشد احزاب و جمعیت‌ها و طیف‌های مختلف فکری تا اواسط دهه ۱۳۶۰ می‌باشیم که به دلیل تنوع و عدم نهادمندی باعث بی‌ثباتی و کشمکش سیاسی در جامعه گردید. اما بعد از مدتی و با وجود کشمکش‌های فراوان، بازرگان و ملی‌گرایان حامی وی به حاشیه رفتند و در مقابل نیروهای انقلابی قدرت کافی کسب کردند. هسته اصلی اختلاف سیاسی دهه ۶۰ بر پایه دو اصل بود که شامل حوزه‌های اقتدار ولایت فقیه و حکومت دینی و سیاست‌های اقتصادی بود (خلجی، ۱۳۸۸: ۹۳-۹۲).

به طور کلی تا پیش از سال ۱۳۶۸ سیاست و حکومت در ایران تحت تاثیر شخصیت رهبر انقلاب به عنوان محور اصلی نظام سیاسی قرار داشت. در یک تصویر کلی، ساختار قدرتی که در طی این سالها تعیین یافت از عناصر مختلفی تشکیل شده بود که روی هم موجد ویژگی معین نظام جمهوری اسلامی بوده اند. اولاً از حیث ایدئولوژیک برخی عناصر آشکار دولت جامع القوا در آن یافت می شد، اما در عین حال عناصر نهادی و سلسله مراتبی خاصی که معمولاً با عناصر ایدئولوژیک دولت جامع القوا همراهند در آن موجود نبوده است. ثانیاً از حیث ساختار قدرت ویژگی های نوع نظام سیاسی معروف به دموکراسی صوری یا نمایشی در آن مشهود بود و ثالثاً به ویژه در سالهای دهه ۱۳۷۰ ویژگیها و عناصری از نوع نظام سیاسی معروف به شبه دموکراسی در آن تکوین یافت (بشیریه، ۱۳۸۱: ۴۸-۴۷).

بازرگان یک اندیشمند بود. در میان قشر تحصیل کرده و روشنفکر که به لحاظ جمعیت، کم جمعیت بودند نفوذ داشت و عامه مردم با وی ارتباطی نداشتند. صادق زیبا کلام در این باره می گوید: در واقع کتاب های مهندس بازرگان را عده مشخصی از نخبگان سیاسی که ویژگی اسلام خواهی داشتند و همچنین عده ای از دانشجویان می خواندند (صفاریان و معتمد دزفولی، ۱۳۸۲: ۱۵۳).

اما از اواسط دهه ۶۰ تا پایان جنگ تحمیلی به دلیل الزامات جنگ و نیاز کشور به وحدت و همدلی، حرکت های حزبی خاصی که دارای تنوع آراء و سلاقی باشد به وجود نیامد. پس از رحلت امام(ره)، در انتخابات سال ۱۳۶۸ هاشمی رفسنجانی پیروز شد که منجر به پیدایش حزب کارگزاران سازندگی شد.

هاشمی رفسنجانی با توجه به تجربیات اوایل انقلاب تلاش بسیاری برای ایجاد ثبات سیاسی در کشور انجام داد اما در واقع نتوانست میان بلوک‌های مختلف قدرت یکپارچگی و انسجام ایجاد کند. در حقیقت عرصه سیاسی گرفتار نوعی رقابت سیاسی حذف و منفی شد. نشانه‌هایی از جناح بندی میان نخبگان سیاسی در دوران وی در رویکرد مقابله با گروه‌های رقیب اتفاق افتاد.

در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب و در دهه ۶۰ و ۷۰ افراد به واسطه برخی ملاک‌هایی در امر حکومت داری و مدیریت و یا روابط گروهی و فامیلی و یا سوابق مبارزاتی در مصدر تصمیم‌گیری کشور قرار گرفته‌اند. سابقه مبارزات انقلابی موجب شد افرادی که در داخل ایران و یا در دوران تبعیت امام خمینی وی را همراهی می‌کردند بتوانند از فضای انقلابی آن سال‌ها استفاده کنند و در سمت‌ها و در مقامات سیاسی حضور یابند. روحانی بودن و تحصیلات حوزوی در سال‌های اولیه انقلاب باعث شد که عهده‌دار مسئولیت‌های اجرایی کشور شوند. از منصب‌نامه جمعه گرفته تا نمایندگی ولی فقیه در استان‌ها و وزارت خانه‌ها، نمایندگی مجلس، وزارت و ریاست دانشگاه‌های بزرگ و... می‌توان اشاره کرد.

ارتباط با مراجع تقلید برای برخی وجاهتی ایجاد می‌کرد که در سلسله مراتب قرار گیرند. فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های اروپا و آمریکا در سال‌های مورد اشاره به دلیل فقدان چهره‌های آکادمیک انقلابی و مورد اعتماد در پی سقوط رژیم پهلوی، برای این افراد موقعیت‌های شایانی فراهم می‌ساخت. به عنوان مثال برخی وزرای کابینه‌های معرفی شده به مجلس از این قشر می‌باشند. اعضای جامعه روحانیت مبارز و طلاب توانستند در سطوح کشور مناصب بالایی به خصوص در نهادهای امنیتی و قضایی کشور به دست آورند.

خانواده شهید بودن به عنوان یک ارزش انقلابی موجب شد تا اعضای خانواده از جمله برادر، فرزند، همسر مورد اعتماد قرار گیرند و مسئولیت هایی را در نظام عهده دار شوند یا به دلیل ارزش شهادت، در انتخابات پیروز شوند.

یکی دیگر از ملاک های نخبان این دهه، شرکت در مدیریت و فرماندهی در جنگ هشت ساله به عنوان یک سابقه درخشان، باعث شد افرادی وارد فعالیت های سیاسی و فرهنگی شده و مدارج بالایی نیز کسب کردند.

مرحله و دوران سومی که دکتر بشیریه مطرح می کند دوران ۱۳۷۶ به بعد است که ما در واقع شاهد بیشترین میزان عدم انسجام ساختاری و همچنین عدم انسجام ایدئولوژیک و ارزشی در درون نخبگان حاکم هستیم. شاید حتی این عدم انسجام از جهاتی بیش از پیش از دوران اولیه انقلاب باشد. از نظر ارزشی و ایدئولوژیک هم در مقابل ایدئولوژی اصلی انقلاب اسلامی که با تکیه بر متغیرهایی مانند امت اسلامی، تعهد اسلامی، اخوت اسلامی، ایمان و حکومت بر اساس سنت و چنین مقولاتی استوار بود، شاهد پیدایش گفتمان متفاوت و گفتمان های دیگری شدیم که بر عناصری مانند رقابت، مشارکت، مردم سالاری، جامعه مدنی و هنجارهای سیاسی متفاوت تاکید می کردند (بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۳۷۱).

در اواسط ۷۰، روندهای انتقادی به دولت و سیاست های هاشمی رفسنجانی افزایش یافت و زمینه ظهور نیروی سیاسی جدیدی به وجود آمد که زمینه شکل گیری توسعه سیاسی را به وجود آورد. این نیازمند بهره گیری از نخبگان و کارگزارانی بود که دارای رویکرد فرهنگی اند و جهت افزایش مشارکت سیاسی شهروندان قدمی بردارند.

در دهه ۷۰، نخبگان و روشنفکران به دولت نزدیک بودند چه در دوره سازندگی و پیشتر در دوره اصلاحات. نخبگان سیاسی در دولت خاتمی در طراحی پروژه توسعه سیاسی

نقش بارزی داشتند. به قدرت رسیدن خاتمی، ماهیت رقابت سیاسی نخبگان در ایران را تغییر داد.

تلاش گروه‌ها و نخبگان سیاسی اصلاح طلب بر این مسئله تکیه داشت که صدای اعتراض مردمی را به عرصه ملی انتقال دهند تا توسط حکومت شنیده شود که تجلی آن در تحصن نمایندگان مجلس ششم بود. نخبگان سیاسی اصلاح طلب همواره اعلام می‌کردند که جنبش اصلاحات دنبال تغییر نظام جمهوری اسلامی نیست بلکه خواهان مردم‌سالاری، کوچک کردن دولت، جامعه مدنی و آزادی‌های قانونمند در تمامی عرصه‌ها هستند.

نخبگانی که در مجموعه بروکراتیک خاتمی قرار گرفتند اغلب فعالیت‌های سیاسی خود را در سال‌های قبل انقلاب آغاز کرده و جایگاه ساختاری در حوزه‌های اجتماعی و راهبردی در ایران داشتند. آنان ایده‌هایی مانند جامعه مدنی، تاکید بر حقوق شهروندی، آزادی در چارچوب قانون اساسی، آزادی مطبوعات و ... را مورد توجه قرار می‌دادند.

در این دوران نخبگان اصلاحات، به رهبری خاتمی از دو سو مورد انتقاد قرار می‌گرفت: گروه اول را مجموعه‌های محافظه‌کار تشکیل می‌دادند که به گونه‌ای مرحله‌ای از سازماندهی فراگیری برخوردار شدند و گروه دوم مربوط به نیروها و مجموعه‌ای بود که از درون اصلاح‌طلبان ریشه گرفته و درصدد بهره‌گیری از تاکتیک‌های ضربتی و پرشدت بودند.

از موارد حذف رویارویی با نخبگان سیاسی در این دوره می‌توان به ترور، استیضاح وزرا اشاره کرد. یکی از این موارد ترور نخبگان سیاسی که به قتل‌های زنجیره‌ای معروف شد در سال ۷۶ از این موارد است. پاییزی که به قتل جمعی از روشنفکران و شخصیت‌های

فرهنگی - سیاسی ایران منجر شد. مورد دیگر که می توان به آن اشاره کرد رد صلاحیت در انتخابات مجلس ششم بود.

نخبگان جریان اصلاح گرایی همواره ضمن تاکید بر ضرورت تقویت نهادهای آزادی در چارچوب قانون اساسی یادآور می شوند توسعه سیاسی در صورتی تحقق می یابد که آزادی ها و حقوق فردی و اجتماعی مردم تامین بشود، مردم در اداره امور کشور، در تصمیم گیری ها و تعیین سرنوشت جامعه شرکت داده شوند، موانع در برابر تشکیل احزاب و سازمان های سیاسی و انجمن های صنفی و فرهنگی برداشته شوند، آزادی عقیده و بیان و قلم برای همه مردم به رسمیت شناخته شود، درهای مجالس قانون گذاری و شوراها به روی همه شهروندان گشوده گردد، اطلاعات و حقایق بدون سانسور و پرده پوشی در معرض آگاهی و داوری مردم قرار داده شوند و در یک کلام حکومت بر جامعه یعنی قانون گذاری، داوری و اجرا و نظارت از انحصار یک گروه یا طبقه خاص خارج شده، همه شهروندان را از زن و مرد، از هر قوم و قبیله و صاحب هر مسلک و عقیده بدون تبعیض دربرگیرد. یک نگاه کلی به لوازم تحقق توسعه سیاسی، بی تردید این نکته را متبادر به ذهن می کند که توسعه سیاسی در گرو احترام به اصل آزادی توسط زمامداران است (کار، ۱۳۸۱: ۱۵).

علیرغم مهیا بودن شرایط در دوران ریاست جمهوری خاتمی، نخبگان اصلاح طلب از فرصت پیش آمده بهره کافی نبردند و زمینه برای تغییر عرصه سیاسی ایران فراهم شد که محمود احمدی نژاد از فرصت انتخابات ۱۳۸۴ استفاده کرده و پایگاه خود را در میان اقشار کم درآمد گسترش دهد و عملاً نخبگان سیاسی ایران و جریان اصلاح طلبی را به چالش بکشد (حاجی یوسفی و فرازی، ۱۳۹۱: ۱۴۱-۱۴۰).

انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ تقسیم بندی نخبگان سیاسی را بیشتر از گذشته آشکار ساخت و زمینه بروز اختلافات بعدی را فراهم کرد. در جریان انتخابات برخی از نخبگان سیاسی مخالفت با برنامه ها و شعارهای تبلیغاتی محمود احمدی نژاد پرداختند و همواره تلاش می کردند تا پیروزی او را کابوس وحشتناک جامعه ایران توصیف کنند.

با روی کار آمدن دولت نهم و آغاز دوران ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد، فضای سیاسی و فرهنگی کشور به دوران آرمان گرایی اوائل انقلاب نزدیک گردید. با شروع این دوره می توان فشارهای احساسی ناشی از آرمان گرایی را در رویارویی نخبگان سیاسی با مردم و در تعاملات بین خودشان مشاهده کرد. این دوره مطلق پنداری و آرمان گرایی نخبگان سیاسی شروع شد.

دولت نهم جهت روابط مابین دولت و نخبگان سیاسی نتوانسته در اجرای آن موفق باشد و موجی از نارضایتی نخبگان سیاسی را به وجود آورده است. حتی به نوشته فارین پالیسی، زمانی که احمدی نژاد در سال ۱۳۹۲ ریاست جمهوری را پس از اتمام دو دوره ترک کرد، منزوی و تا حد زیادی از جمله نزد نخبگان سیاسی ایران منفور بود. در دولت دهم نیز همین رویه ادامه یافت. سیاست دولت نهم و دهم رفتن به سمت توده های مردم بود که موجب فاصله گرفتن از نخبگان شد.

به گفته دکتر سریع القلم زمانی که نخبگان فکری و نخبگان سیاسی، تفاهم، اشتراک نظری و علمی و در نهایت تشکل نداشته باشند، امور در اختیار پوپولیسم سیاسی که نتیجه پوپولیسم فکری است، قرار می گیرد (سریع القلم، ۱۳۹۲: ۲۰۰).

بعد از پیروزی محمود احمدی نژاد همانند گذشته نخبگان سیاسی جدید شروع به انتقاد و زیر سؤال بردن سیاست های دو دولت هاشمی و خاتمی نمودند و از مفاهیمی مانند دولت

اسلامی و برقراری عدالت استفاده کردند. تاکید بر رویکردهای آرمان گرایانه موجب بروز رفتارهای هیجانی و احساسی و افزایش رویارویی در تعاملات نخبگان سیاسی گردید (پیری و میرزایی جگرلویی، ۱۳۹۷: ۱۴۱-۱۴۰).

رفتارهای سیاسی نخبگان در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال های ۸۴ و ۸۸ نشان داد که نخبگان سیاسی با قواعد رقابت سیاسی آشنا نیستند. نتیجه اینکه در دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد رقابت های سیاسی میان نخبگان روند تند و حذفی به خود گرفته و کشمکش های خیابانی سال ۸۸ باعث تداوم شعارهای سیاسی در تجمع خیابانی پس از انتخابات که تبدیل به خشونت خیابانی گردید. این امر منجر به دستگیری و حصر خانگی برخی از مسئولین نظام و گروههای داخل حاکمیت شده است.

در دهه ۸۰ شاهد افزایش فشار بر نخبگان سیاسی بودیم و وضعیت آن نامطلوب می شود. در حوزه دانشگاه اخراج یا بازنشستگی اجباری اساتید، فضا را برای نخبگان سیاسی تنگ کرده بود.

دولت روحانی با شعار تدبیر و امید به صحنه آمد. رئیس جمهور کنونی در سخنرانی های خود به این اشاره دارد که دولت من فرا جناحی خواهد بود و از تمام کارشناسان و نخبگان سیاسی استفاده خواهم کرد. متأسفانه تاکنون شاهدیم که بهای کمی به نخبگان سیاسی جامعه داده شده است. وی به اذعان نیروهای اصلاح طلب، در بخش سیاسی اصلاً موفق نبوده و بخش عمده ای از نخبگان سیاسی - اجتماعی را از دست داده است.

مطالعات نشان می دهد که در ایران امروز نگرش ها و گرایش های مربوط به نخبگان سیاسی جامعه در قالب دو جناح سیاسی عمده مطرح شده است. کنش اجتماعی - تاریخی نخبگان سیاسی در دهه های اخیر که ناشی از نوع گرایش و نگرش سیاسی آنها بوده است،

موجب به وجود آمدن جریان‌ها و مسائل اجتماعی سیاسی در جامعه شده است. جریان‌های سیاسی در سال‌های اخیر حاکی از وجود نوعی دوگانه‌گرایی سیاسی بین نخبگان سیاسی است. مطالعات نشان می‌دهد این دو گانه‌گرایی نخبگان سیاسی جامعه را به دو گروه یا تیپ سیاسی عمده تقسیم کرده است. به این دو تیپ فکری و سیاسی نخبگان در ادبیات جامعه‌شناسی، جناح گفته می‌شود (ظریفی نیا، ۱۳۷۸: ۲۰). همانگونه که گفته شد اوج حضور دو جناح بزرگ در جریان انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶ و ۱۳۸۰، همچنین انتخابات مجلس ششم و هفتم تجلی یافت.

در چند سال اخیر بیشتر افراد جدیدی به عنوان نخبه سیاسی از آنها یاد شده به اصلاح نخبه رانت‌جو یا نوکیسه مطرح می‌شوند. اینها کسانی هستند که به دلیل نداشتن ویژگی اصیل و ذاتی لزوماً شایستگی استفاده از ابزارها و امتیازات را ندارند. نوکیسه‌ها از یک طبقه اجتماعی مبدا به یک طبقه اجتماعی مقصد پرتاب شده‌اند. این پرتاب ناگهانی بر اثر یک اتفاق یا استفاده از رانت و شرایط و التهابات اقتصادی رخ می‌دهد. برخی فرزندان یا دامادهای بزرگان و مقامات که با تعبیر آقازاده از آن‌ها در ادبیات سیاسی یاد می‌شود، توانستند در مسیر کسب قدرت، برخی مناصب سیاسی را عهده‌دار شوند. این گروه که خودشان رسماً ردای سیاستمداران را بر تن کرده و حتی برخی از مدیران نظام هستند.

یکی از واقعیت‌های تلخ در عرصه نخبگی کشور ما این است که دو اصل اساسی تخصص و تعهد، به ندرت به صورت توانمند مورد توجه و اجرا قرار می‌گیرند. در سال‌های اول بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، برخی عوامل، توجه همزمان به دو اصل فوق در انتخاب مدیران در عمل با مشکل مواجه کرد (شیخ زاده، ۱۳۸۵: ۱۱۱).

بررسی صحنه سیاسی ایران بیانگر این واقعیت است که میانگین سنی مدیران اجرایی، وزرا و نمایندگان مجلس بالای ۵۰ سال است. سن زیاد بدون به کارگیری جوانان نخبه و با انگیزه، پویایی و تحرک کافی را به میدان سیاست وارد نمی کند. با این وضعیت نخبگان سیاسی جوان که خواهان ورود به صحنه سیاست و سیاست ورزی هستند، عملاً وارد سیاست نشده و انبوهی از جوانان در واقع تماشاگران شطرنج خواهند بود.

در کشورهایی که فرهنگ سیاسی محدود و تبعی در آنها وجود دارد، مشکلات توسعه سیاسی نیز افزایش می یابند، زیرا شرط اصلی در فرایند نوسازی، حداکثرسازی مشارکت سیاسی است. صرفاً در این شرایط است که می توان جلوه هایی از رقابت سیاسی را بین نخبگان مشاهده نمود. اگر رقابت به تابعیت پذیری تبدیل شود، در آن صورت نمی توان هیچ گونه تمایزی بین کنش نخبگان و گروه های اجتماعی مشاهده نمود و در نتیجه جلوه هایی از انسداد سیاسی به وجود می آید (مصلی نژاد، ۱۳۸۸: ۱۳۸-۱۳۷).

جابه جایی نخبگان زمانی انجام می شود که اولاً، گروه های اجتماعی، چنین فضایی را به وجود آورند، ثانياً، سایر نخبگان سیاسی بر ضرورت مقابله با نخبگان سنتی تاکید داشته باشند. در شرایط تغییر نخبگان، نه تنها گروه های اجتماعی در فضای اعتراضی قرار می گیرند، بلکه نخبگان سیاسی نیز نسبت به چگونگی توزیع قدرت رضایت نداشته و به این ترتیب، زمینه جابه جایی، تغییر و افول نخبگان سیاسی سنتی فراهم می شود. جابه جایی و تغییر در نخبگان سیاسی را می توان یکی از نشانه های ناپایداری سیاسی و اجتماعی دانست. برخی دیگر نیز چنین فرایندی را ناشی از ناپایداری نهادهای اجتماعی می دانند. زمانی که زیرساخت های سیاسی باثباتی شکل نگیرند، طبعاً بی اعتمادی و ابهام در رفتار سیاسی اجتناب ناپذیر خواهد بود. همان گونه که جامعه ایرانی در صدد اسطوره سازی در ایجاد

نخبگان سیاسی جدید می‌باشند، از آمادگی لازم برای اسطوره شکنی نیز برخوردارند و الگوی رفتاری آنان عموماً منجر به فریب نخبگان سیاسی می‌شود. خودمداری نخبگان سیاسی و الگوی تایید آنان توسط جامعه منجر به کم رنگ شدن نقاط ضعف ساختار سیاسی می‌شود. این امر در نهایت، زمینه رویارویی جامعه با نخبگان سیاسی را فراهم می‌سازد (مصلی نژاد، ۱۳۸۸: ۱۴۶).

نتیجه گیری

امروزه چیزی که مطرح است چرخش نخبگان جایگزین گردش نخبگان شده است. گزینش سیاسی و رشد و ارتقای نخبگان سیاسی در یک نظام حزبی مطلوب و پویا تحقق می‌یابد. با تعطیلی احزاب در سال‌های اولیه انقلاب بستر اصلی و رسمی گردش نخبگان به حاشیه رفت و در دهه‌های بعد ارتباطات نسبی، سببی، رفاقت و بانندی شدن، گزینش سیاسی به عمل آمد. به همین دلایل نظام سیاسی ایران آسیب‌های جدی از این شیوه به کارگیری نخبگان سیاسی دیده است.

نخبگان سیاسی در ایران هم عامل پیشرفت و هم در مقاطعی عامل عقب ماندگی شدن کشور بوده‌اند. نبودن احزاب و سازمان‌های سیاسی پایدار و مستقل و ضعیف بودن فضای دموکراتیک سبب می‌شود کادرهای سیاسی بیشتر در روابط ناروشن و غیر رقابتی در صحنه سیاسی حضور یابند و تجدید نسل نخبگان سیاسی با کندی فراوان همراه باشد. در ایران به جای احزاب و سازمان‌های مدنی مستقل شبکه‌های قدرت، پدرخوانده‌ها و نهادهای غیرانتخابی دست به جابجایی مهره‌ها و کادرهای سیاسی می‌زنند.

در انتخابات که از عرصه های مشارکت سیاسی و حضور نخبگان سیاسی می باشد نیز می توان این مسئله را بیان کرد. فقر سیاسی در ایران که در هر انتخابات خود را پیش از گذشته نشان می دهد به چرخه معیوبی بر می گردد که در آن کادرها و نخبگان سیاسی تربیت می شوند، رشد می کنند و از پله های قدرت بالا می روند.

تجربه چهل ساله جمهوری اسلامی ایران نمونه آسیب شناسانه تربیت و رشد کادرها و نخبگان سیاسی در ایران است که سبب شده تا چرخه تربیت و تجدید نسل نخبگان سیاسی معیوب و به ندرت ناکارا باشد. در ایران به ویژه در رشته های علوم انسانی موسساتی مانند دانشگاه امام صادق(ع)، مالک اشتر، امام حسین(ع)، با هدف تربیت کادرهای سیاسی دنبال شده است.

همانگونه که گفته شد پرورش و گزینش نخبگان سیاسی در ایران بعد انقلاب یک الگوی سامان مند و از پیش طراحی شده ندارد. یکی از تحولات گوناگونی بعد از انقلاب اسلامی ایران، تغییر در وضعیت نخبگان سیاسی بود. در چند سال اخیر بیشتر افراد جدیدی که به عنوان نخبه سیاسی مطرح شده اند به عنوان رانت جویان یا ژن خوب می باشند که مسئولیت های سیاسی را در کشور در اختیار دارند. در حال حاضر نخبگان سیاسی تحت حمایت قرار داشته و جریان نخبگی به صورت کلی در حاشیه قرار داشته یا حذف شده است.

به هر میزان نخبگان و شایستگان بر مسند امور حاکم شوند، حکومت و حکومت داری به مراتب بالایی از کارآمد و کارآیی دست می یابد و جنبه هایی چون مشروعیت، مقبولیت و عدالت ورزی حکومت تقویت می شوند.

منابع

- ۱) آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۴). **ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر**، ترجمه احمد گل محمدی و ابراهیم فتاحی ولیلایی، چ ۱۱، تهران: نشر نی.
- ۲) آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۶). **مقالاتی در جامعه‌شناسی ایران**، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: نشر پژوهش شیرازه.
- ۳) آرون، ریمون (۱۳۶۴). **مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی**، ترجمه باقر پرهام، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۴) آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۰). **مدرنیته ایرانی، روشنفکران و پارادایم عقب ماندگی در ایران**، تهران: نشر اجتماع.
- ۵) ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹). **ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب**، چاپ دوم، تهران: قومس.
- ۶) ازغندی، علیرضا (۱۳۹۱). **درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران**، چاپ سوم، تهران: نشر قومس.
- ۷) آشوری، داریوش (۱۳۸۰). **دانشنامه سیاسی، فرهنگ اصطلاحات و مکتبهای سیاسی**، چاپ ششم، تهران: مروارید.
- ۸) امامی، سید حسین (۱۳۸۷). **نخبه‌گرایی**، روزنامه مردمسالاری، شماره ۱۸/۱۱/۸۷. ۱۸۴۲.
- ۹) انصاری، محمد مهدی (۱۳۸۶). **نخبه‌پروری سیاسی**، تهران: انتشارات دادگستر.
- ۱۰) باتامور، تی.بی (۱۳۷۷). **نخبگان و جامعه**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: موسسه نشر و پژوهش شیرازه.
- ۱۱) بشیریه، حسین (۱۳۸۱). **دیبچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران دوره جمهوری اسلامی**، تهران: نگاه معاصر.
- ۱۲) بشیریه، حسین (۱۳۸۳). «نقش نخبگان در گذار به دموکراسی»، **نشریه بازتاب اندیشه**، شماره ۵۳.

- ۱۳) پیری، داریوش و میرزایی جگرلویی، نوشین (۱۳۹۷). «ریخت شناسی الگوی رفتار نخبگان سیاسی در ایران بعد از انقلاب اسلامی»، **فصلنامه تخصصی علوم سیاسی**، سال چهاردهم، شماره چهل و دوم.
- ۱۴) خلجی، عباس (۱۳۸۸). «بنیاد نظری فروپاشی اجماع در گفتمان اصلاح طلبی»، **فصلنامه سیاست**، دوره ۳۹، شماره ۱.
- ۱۵) دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). **لغت نامه**، چاپ سوم، جلد ۱۴، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۶) راش، مایکل (۱۳۹۰). **جامعه و سیاست**، مقدمه ای بر جامعه شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ دهم، تهران: نشر سمت.
- ۱۷) روشه، گی (۱۳۸۳). **تغییرات اجتماعی**، ترجمه منصور وثوقی، چاپ شانزدهم، تهران: نشر نی
- ۱۸) زونیس، ماروین (۱۳۸۷). **روانشناسی نخبگان سیاسی ایران**، ترجمه پرویز صالحی، سلیمان امین زاده و زهرالبادی، تهران: چاپخش.
- ۱۹) سبکتکین ریزی، قربانعلی و موحدی، محمد ابراهیم (۱۳۸۴). «گرایش های سیاسی نخبگان سیاسی»، **فصلنامه علوم اجتماعی**، دوره ۱۲، شماره ۳۱.
- ۲۰) سریع القلم، محمود (۱۳۹۲). **فرهنگ سیاسی ایران**، چاپ سوم، تهران: فرزانه روز
- ۲۱) شجعی، زهرا (۱۳۷۲). **نخبگان سیاسی ایران، از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی**، جلد دوم و چهارم، تهران: انتشارات سخن.
- ۲۲) شوارتس منتل، جان (۱۳۷۸). **ساختارهای قدرت، درآمدی بر علم سیاست**، ترجمه ناصر جمال زاده، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۲۳) شیخ زاده، حسین (۱۳۸۵). **نخبگان و توسعه ایران**، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- ۲۴) صفاریان، غلامعلی و معتمد دزفولی، فرامرز (۱۳۸۲). **سقوط بازرگان**، تهران: قصیده سرا.
- ۲۵) ظریفی نیا، حمیدرضا (۱۳۷۸). **کالبد شکافی جناح های سیاسی ایران**، تهران: آزادی اندیشه.
- ۲۶) عظیمی دولت آبادی، امیر (۱۳۸۷). **منازعات نخبگان سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۲۷) فرهادی، روح‌الله (۱۳۸۹). «نخبه‌گرایی قدیم و جدید»، **مجله ره آورد**، سال هفتم، شماره ۲۶ و ۲۷.

۲۸) فیوضات، ابراهیم (۱۳۷۵). **دولت در عصر پهلوی**، تهران: چاپخش.

۲۹) قوام، عبدالعلی (۱۳۸۰). **سیاست‌های مقایسه‌ای**، تهران: نشر سمت.

۳۰) کوزر، لیوئیس (۱۳۸۶). **زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی**، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ سیزدهم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

۳۱) گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳). **جامعه‌شناسی**، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ سیزدهم، تهران: نی.

۳۲) مصلی نژاد، عباس (۱۳۸۸). **فرهنگ سیاسی ایران**، چاپ سوم، تهران: فرهنگ صبا.

